

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[ارسال رسل و] انزال کتب اولاً بلا اول، این مقتضای استدعای فطری افراد است. یعنی فطرت افراد، استجلاب هدایت و کمال را می کند و بناءً علی هذا خداوند متعال این بعثت انبیاء و ارسال رسل را تعیین و تقریر فرموده است و ما در این زمینه از نقطه‌ی نظر عقل و از نقطه‌ی نظر شرع و نقل، مطالبی داریم. از نقطه‌ی نظر عقل این است که بر اساس فطرت اگر خداوند متعال استعداد و قابلیت را به یک ذاتی عنایت کند، برای عدم لغویت این اعطاء لازم است که شرایط فعلیت و ظهور این استعداد را فراهم کند و الاً نفس این استعداد و قابلیت، لغو می ماند.

فرض کنید که اگر شما یک ماشینی درست کنید



و این ماشین باید بنزین داخلش بریزید تا اینکه راه برود، حالا اگر ماشین را درست کردید اما بنزین را تهیه نکردید، خب ساختن این سیاره لغو خواهد بود. استعدادی که خداوند در وجود انسان و در وجود بشر قرار داده است آیا این استعداد فقط استعداد برای حیات دنیوی است؟ اگر این است خب نیازی به این همه کمالات و قوا و چیزها و مسائلی که در وجود انسان هست نبود، خب گاو و الاغ هم یک چنین استعدادِ بودنِ در این حیات را دارند! اگر منظور این است خب این چه فرق می‌کند؟ حیوانات هم در همین دنیا هستند و زندگی می‌کنند و اطفاء شهوات می‌کنند و بعد هم از دنیا می‌روند. و غذا غذاست دیگر، چه فرقی می‌کند؟ شما یک وقتی گاه بخورید، یک وقتی حالا آن چیزی که در گاه است که برنج است یا گندم و؟ هست آن را طبخ کنید و بخورید، هر دویش که یکی است. هر دویش برای این است که این شکم پر شود. این که در اینجا مورد مایز بین حیوان و بین انسان نیست.

پس اگر منظور از استعدادات و قوایی که در

وجود انسان هست انقضاء همین حیات دنیاست  
احتیاجی به این همه استعدادات نبود. احتیاجی به  
این فکر نبود، احتیاجی به این عقل نبود، احتیاجی به  
این نفس ناطقه نبود، خب شما هم مثل یک فیل مثل  
یک حیوان دیگر بودید، این هم بر حسب مدرکاتش  
در انقضاء حیات دنیوی خودش، به آن مقتضاء، فهم  
و ادراکش می‌رسد و انجام می‌دهد.

لذا عدم کمال بر حیوانات موجب لغویت خلقت  
حیوان نخواهد بود چون استعدادشان در همین رتبه  
است اما انسان از باب اینکه این استعدادها را خداوند  
به انسان داده، این قوای عاقله را داده است، این قوای  
ادراک کلیات را داده، این استعداد رسیدن به مقام  
کلی و مقامات مافوق بشری و اینها را داده، نفس  
اعطاء این قوا و این استعداد با توجه به عدم تحقق  
شرایطی موصله و با توجه به عدم اعطاء مقدمه‌ی  
موصله‌ی برای آن کمال، این استعداد لغو خواهد  
بود. پس بنابراین به مقتضای نفس تحقق این استعداد  
در وجود انسان، اقتضاء می‌کند خداوند متعال شرایط  
و مقدمات موصله‌ی به فعلیت این استعداد را هم در

وجود انسان محقق کند. آن شرایط چیست؟ بعثت انبیاء.

پس بعثت انبیاء عبارت است از مقدمه‌ی موصله‌ی به فعلیت رسیدن این استعدادات و این قوا. این مساله به بعثت انبیاء برمی‌گردد.

لذا شما در آیاتی که برای بعثت انبیاء هست، وقتی که در آن آیات ملاحظه کنید [می‌بینید] هیچ وقت انبیاء در مقام طلب، استدعای ریاسات را نکردند. فرض کنید که پیغمبر اکرم نامه می‌نوشتند برای سلطان روم و در آنجا می‌فرمودند که فرض کنید که اسلم و الملک لک اسلام بیاور، سلطنت و ملک هم برای تو باشد. اسلام در پی لشگرکشی و در پی مملکت‌گیری و تصرف ممالک نیست. اسلام فقط برای تبلیغ است. برای اینکه این حکم و این دین در میان افراد گسترش پیدا کند بنا بر آن وظیفه‌ی الهی. یعنی به عبارت دیگر این منت الهی و پروردگار است بر افراد که پیامبر می‌فرستد. آن آیه که می‌فرماید **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ**

**رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** ﴿آل عمران، ۱۶۴﴾ **مَنْ اللَّهُ** یعنی

همین، یعنی استدعای فطری و استجلاب فطری اقتضاء می‌کند که از ناحیه‌ی پروردگار این منت

بیاید و خداوند این پیغمبر را برای مردم بفرستد. حالا این استجلاب و این استدعا که به صورت بعثت یا به هر نحو دیگری غیر از بعثت، ما حالا فرض را بر بعثت می‌گذاریم، نه، ما اسمش را محیط مساعد برای به فعلیت رسیدن استعداد می‌گذاریم، ما اسمش را این می‌گذاریم شما اسم بعثت را نیاور، بعثت اصلاً می‌گوییم لازمه‌ی برای یک چنین قضیه‌ای نیست، شرایط مناسب برای به فعلیت رسیدن استعداد، خوب این شرایط مساعد چه است؟ بعثت است دیگر. استدعای انزال رسل است دیگر، ارسال کتب است دیگر، غیر از اینکه چیزی نیست. قوانینی که این بشر را به فعلیت برساند، بشر خودش نمی‌تواند، این قوانین باید به فعلیت برساند، این می‌شود چه؟ این می‌شود حکمی که بشر به طلب اولی و به آن استدعای اولی خودش از پروردگار و از خداوند متعال این استدعا را می‌کند.

پس دین به عنوان یک حکم فرضی تحمیلی بر انسان نیست بلکه بر اساس خواست خود انسان است... اگر روز قیامت بشود- که روز قیامت وجود دارد- و ما در مقام عمل نزد پروردگار قرار بگیریم و ببینیم خداوند متعال برای ما این نعمات را به وجود

آورده و ما به واسطه‌ی عدم فعلیت این استعدادها از وصول به این نعمات محروم هستیم آیا شکایت و گله نداریم نسبت به خدا؟ داریم دیگر. می‌گوییم تو که ما را خلق کردی با این استعداد خب چرا شرایط مناسب پیش نیاوردی؟ چرا پیغمبر نفرستادی؟ خب چرا انزال کتب نکردی؟ چرا ارسال رسل نکردی؟ اگر آن نعمات در حد همین شرایط و استعدادهای ما بود که به فعلیت نرسیده یا به فعلیت [نرسیده،] در همان حد، خب ما گله و شکایت نباید داشته باشیم ولی فرض بر این است که ما در روز قیامت قرار بگیریم در مقابل این همه نعمات الهی از عوالم و تجردات، و عدم وصول به اینها را از ناحیه‌ی پروردگار بدانیم، خب این حجة علی الله است! حجة لنا است در حالی که می‌گوید **قُلْ فَلِیهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** ﴿الأنعام، ۱۴۹﴾

حجت همیشه به نفع خداست. حجت به نفع خدا یعنی چه؟ یعنی در مقام مخاطب همیشه خداوند دست بالا را دارد و مجال برای حجت به ما نمی‌دهد، یعنی حجت همیشه بر علیه ماست در حالی که ما می‌بینیم حجت در اینجا به نفع ما خواهد بود.

پس بنابراین به مقتضای عدل و به مقتضای لطف

و به مقتضای رفع ظلم از ناحیهی خداوند متعال، ارسال رسل شده یعنی [اصلاً] قاعده قاعدهی عقلی است نه [اینکه] قاعده قاعدهی نقلی باشد. چون خداوند عادل است باید بفرستد، اگر نفرستد ظالم است. چون خداوند ظالم نیست .... **وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ**

**لِّلْعَبِيدِ** ﴿فصلت، ۴۶﴾ چون خداوند ظالم نیست باید

ارسال رسل کند، اگر ارسال رسل نمی‌کرد ما می‌گفتیم خدایا ما دستمان کوتاه است خب چرا

نفرستادی؟ حالا ما فرض می‌کنیم رسل نباشند

بالاخره شخص هادی، بالاخره یک شخصی هدایت

کند، ما می‌گوییم هادی نباشد [لا اقل] عقلمان به آن

مقدار باشد که کافی باشد، آن هم می‌بینیم نیست،

خب بشر عقلش عقل کافی نیست، یا باید عقل ما به

آن مرحله از فعلیت رسیده باشد که آن مرحله کفایت

کند و ما را به آن غایت و آن هدف اثنای از خلقت

برساند، اگر این طور باشد خب ما مستغنی از رسل

هستیم، مستغنی از هادی هستیم، مستغنی از راهنما و

آن شخص هستیم، این که می‌بینیم نیست، من در

خودم می‌بینم این نیست، من خیلی اشتباهاتی می‌کنم

که نباید انجام بدهم و نسبت به مصالح خودم

نمی‌دانم چه کنم، امروز می‌گذرد فردا می‌آید، فردا

می‌گذرد پس فردا می‌آید، من همین طور یک حال  
یکنواخت را انجام می‌دهم لعل اینکه در این لیالی و  
ایام، اعمالی باشد، افعالی باشد که این یوم من را هی  
مرتب بر یوم دیگر، من را بالا ببرد، من استوا یوماه  
فهو مغبون خب وقتی که عقل من به من یک حکم  
را می‌کند من می‌بینم امروزم با دیروزم یکسان هستم،  
خب فهو مغبون، من مغبون هستم. خب عقل من به  
من گفته این کار را بکن پس معلوم است عقل من  
ناقص است، عقل من کامل نیست، اگر عقل من  
کامل بود خب استوا یوماه هم نبودم و من تفاوت  
یوماه فهو ملعون روز قبلش با روز بعدش تفاوت  
کند. [یعنی روز بعد از روز قبل عقب تر باشد این  
فرد ملعون است.]

یا از ناحیه‌ی عقل باید باشد یا از ناحیه‌ی نبی باید  
باشد یا از ناحیه‌ی هادی باید باشد، یکی از این دوتا.  
هادی که می‌بینیم نیست پس باید نبی باشد البته خب  
بعد از نبی ممکن است هادی باشد که آن هم باز به  
مقتضای عدل، خداوند حتماً باید یک هادی را برای  
این شخص بیاورد یا اینکه اگر او را نیاورد به یک  
قسمی در بعضی از موارد، منام، غیر منام، ... آن راه  
صحیح و راه حق را نشان بدهد اگر آن شخص در



مقام اطاعت باشد. یعنی با همین دلیل عقلی خداوند ملزم است بر اینکه آن راه هدایت و سعادت را به انسان نشان بدهد.

پس بنابراین این مساله از دو ناحیه مورد بحث قرار گرفت:

یکی اینکه در همین دنیا، کاری به روز قیامت نداریم، در همین دنیا اگر یک شخص در مقام احتجاج و استدلال با خدا بگوید که این استعدادها در من به چه نحوی به فعلیت می‌رسد؟ بر خدا لازم است که برای او هادی در آنجا بفرستد. [این] یک.

دوم: چون روز قیامت و روز معاد مسلم است، از این نقطه‌ی نظر اگر قرار بر این باشد که در روز قیامت افراد محشور شوند و احساس کنند به واسطه‌ی آن استعدادها و قوای ملکوتی که خداوند در آنها قرار داده و به واسطه‌ی عدم ارسال رسل و عدم انزال کتب و عدم وجود هادی، اینها قادر بر به فعلیت رساندن آنها نبودند و از نعمات الهی محروم شدند، **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** در اینجا مورد خدش و قدح واقع می‌شود. پس برای آن نعماتی که در روز قیامت

خداوند مهیا کرده است ما کشف می‌کنیم که در این دنیا ارسال رسل باید باشد.

یکی اینکه مسالهی عقلی در همین دنیا حجت را تمام می‌کند بر پروردگار.

یکی هم در مسائل و عقباتی که بعد از موت برای انسان پیدا می‌شود، در آنجا هم همین است.

فرض کنید انسان در روز قیامت بیاید ببیند...، یا اینکه خدا بدون ارسال رسل و انزال کتب همین طوری یک مرتبه ببرد خب این عیب ندارد. نظام عالم نظام ترتیب و نظام ابا الله الا ان یجری الامور باسبابها است اگر آن طور است که می‌بینیم نیست. خب حالا ابا الله الا ان یجری الامور باسبابها هر چیزی باید با سبب باشد این از یک طرف، از یک ناحیه‌ی دیگر خداوند در ما استعداد و قوا قرار داده و اینها به فعلیت نمی‌رسد الا به واسطه و به دلیل، این هم از یک ناحیه، این دو جهت موجب می‌شود که خداوند ارسال رسل و انزال کتب را بکند بنابر استدعای ما، بنابر استجلاب ما، بنابر خواست و طلب ما. این را می‌گویند قانون فطری. قانون فطری و قانون عقلی در اینجا اقتضاء می‌کند که این انبیاء و تدوین احکام برای هدایت انسان باشد. حالا که

مساله به اینجا رسید ما مطلب را در دو بحث مطرح می کنیم:

بحث اول مساله مربوط به افراد مکلفین و افراد بالغ و عاقل در یک مجتمع است که نفس اقتضای فطری آنها اقتضاء می کند که خداوند زمینه و موقعیت را برای رشد و هدایت آنها فراهم کند. اقتضا نمی کند؟ حالا فرض کنید که من باب مثال اگر اینها افرادی باشند، یعنی ما این طور مساله را مطرح می کنیم، این طور قضیه را مطرح می کنیم که اگر یک شخص جاهلی باشد، بیست سالش باشد، بیست و پنج سالش باشد- این نحوه ای که من عرض می کنم در متون نیست، کیفیت استدلال به این نحو در متون نیست- اگر یک شخصی بیست سال و بیست و پنج سال سنش باشد و بگوید من نمی خواهم مسلمان بشوم، اگر هم نبی بیاید قبول نمی کنم، از اول در را به رویش ببندد، این به خدا می گوید خدایا من جاهل بودم تو لطفت کجا رفته؟ تو هم لطف نداشتی نسبت به من؟ حالا من آدم نفهمی بودم، من جاهل بودم، من جوان بودم آیا نباید یک زمینه ای برای من فراهم می شد؟ با وجود آن زمینه اگر باز انکار می کردم آن

موقع بر علیه من حجت تمام بود. ولی اگر زمینه برای من نبود، با اینکه من آدم جاهلی بودم اگر اسلام به من عرضه می شد، مسلمانان را می دیدم، حکومت اسلام را می دیدم، پیغمبر را می دیدم لعل اینکه تبدل و تغیر پیدا می کردم. هان؟

پس بنابراین این افرادی که الان کافر هستند این کفر به مقتضای عوارض اجتماعی و تربیتی برای اینها حاکم است نه اینکه این کفر یک استدعای فطری و استدعای ذاتی آنهاست. توجه کنید! یعنی وقتی که یک جامعه ای کافر است و نمی خواهد حق را قبول بکند، این کفر، یک عارض است. بر اثر شرایط سوء تربیت، بر اثر عدم امکانات لازم برای تربیت و برای دیانت، الان این جامعه این را می خواهد، بی بند و باری را می خواهد، لا دینی و لا مذهبی را می خواهد. این بر اساس تربیت است، خب تربیت این طور شده. چطور اینکه فرض کنید که اگر یک دختری را در یک محیط؟ و در یک محیط غیر محجبه بار بیاورند اصلاً چادر نمی فهمد، اصلاً خمار نمی فهمد و خیال می کند همین طوری بیرون آمدن یک

مسالهی عادی است، خب خیلی عادی و خیلی طبیعی با انسان برخورد می‌کند و اصلاً قبح این مطلب را نمی‌فهمد و ادراک نمی‌کند. اما اگر من باب مثال انسان بیاید با این صحبت کند و در یک محیط مساعد قرار بگیرد چه بسا اینکه فوراً خودش را در تحت حجاب قرار بدهد. پس الان این شرایطی را که این مجتمع که شرایط لامذهبی هست برای خود می‌پسندد، این بر اساس عوارض طبیعی است. صحبت در آنجاست که شرایط مناسب برای این پدید بیاید، حکومت اسلامی برای این مجتمع پدید بیاید آن وقت اینها قبول نکنند، آن موقع حجت تمام می‌شود.

پس بنابراین ما در اینجا باید ببینیم این خداوند متعال نه از باب تحمیل دین بلکه علی‌رغم میل باطنی ما، می‌آید شرایط مناسب او را فراهم می‌کند. مثل یک بچه‌ای می‌ماند که این بچه نمی‌خواهد درس بخواند، به پدرش می‌گوید من نمی‌خواهم درس بخوانم، پدرش می‌گوید نمی‌خواهی درس بخوانی بسیار خب، ولی من شرایط علم و تدریس را برای

تو فراهم می‌کنم، تو را در مدرسه می‌گذارم...،

یک وقتی می‌گفتند آقا آب و برق مجانی است

الان نگاه کنید ببینید پول برق از کجا سر در

می‌آورد؟! پول آب از کجا سر در می‌آورد؟! مالیات

کذا می‌گیرند! چه و چه! فاضلاب می‌گیرند و فلان

می‌گیرند و...! قبلاً این طور می‌گفتند اما حالا...!

اینها همه مجانی است دیگر! فرقی نمی‌کند چه پول

در جیب من باشد یا در جیب دیگری!

این شرایط تحصیل آماده باشد آن وقت این بچه

نیاید درس بخواند، آن وقت پدر می‌تواند بگوید من

در حق تو کوتاهی نکردم. آن موقع این را می‌تواند

بگوید. اما اگر از اول بچه بگوید که آقا من

نمی‌خواهم مدرسه بروم و پدر هم او را نفرستد

بگوید خب خودش گفته دیگر! و بعد وقتی بچه

بزرگ شد به پدر چه می‌گوید؟ می‌گوید من بچه

بودم تو هم بچه بودی؟ من گفتم مدرسه نمی‌خواهم

بروم [اما آیا تو نباید شرایط را فراهم می‌کردی؟] این

استعدادهای من همه در فوتبال و فلان و این حرفها

از بین رفت!

جالب اینجاست که لطف خدا آنقدر زیاد است که حتی با عدم علاقه‌ی ما نسبت به دیانت و کمال، خدا شرایط را برای ما فراهم می‌کند. آن شرایط چیست؟ بعثت انبیاء و رسل است، حتی با عدم علاقه‌ی ما. خدا می‌گوید خیلی خوب ما این شرایط را فراهم کردیم برای شما، حالا آیات و روایاتش را می‌آییم می‌خوانیم، این شرایط را ما برای شما فراهم کردیم حالا که این شرایط را فراهم کردیم حالا **إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...** ﴿البقرة، ۲۵۶﴾ می‌خواهی قبول بکن می‌خواهی نکن. این یک مساله‌ای که به خود افراد بزرگ و رشید و عاقل برمی‌گردد.

مساله‌ی دوم اینکه حالا گیرم بر اینکه این افراد، بالغ و رشید و عاقل هستند، تکلیف آن اطفال و بچه‌هایی که در این مجتمع وجود دارند چه می‌شود؟ بچه‌ای که در این مجتمع می‌خواهد بار بیاید آیا با شرایط صحیح باید بار بیاید یا با شرایط غلط بار بیاید؟ با کدام شرایط؟ چه حقی بر خداوند در یک همچین مجتمعی وجود دارد؟ من باب مثال بزرگ‌ها بگویند ما نمی‌خواهیم مسلمان شویم، خوب نشوید،

بچه‌ها در اینجا چه گناهی کردند که در تحت شرایط بد قرار بگیرند؟ وظیفه‌ی تربیت و ارشاد بچه‌ها با خداست یا با پدر و مادر است؟ با خداست دیگر. پس حتی اگر پدر و مادر، والدین و اولیاء یک مجتمع نسبت به دیانت و عدم دیانت اظهار رغبت نکردند وظیفه‌ی خداوند متعال این است که مجتمع را برای رشد بچه‌ها آماده کند که اینها کافر نشوند.

پس از دو ناحیه در اینجا این مساله‌ی ما مورد بحث است:

مساله‌ی اول نفس افرادی که اینها واجد شرایط برای تکلیف هستند.

مساله‌ی دوم تعهد و تکلیفی که خداوند بالنسبه به افراد و اطفال و بچه‌هایی که می‌خواهند در یک اجتماع بار بیایند دارد. این مساله بعثت انبیاء را نسبت به مجتمع بر خداوند الزامی می‌کند که باید این انبیاء بر این مجتمع بیایند. خوب حالا که اینها آمدند اینها یک شرایطی را می‌خواهند، مجتمع را به چه نحو قرار بدهند، چه شرایطی را به وجود بیاورند که اینها انشاءالله برای فردا.



سؤال: این عدم علاقه ای که پیدا شده برای افراد بالغ و عاقل، در واقع منشأش این بوده که بر روی آن فطرتشان پوشیده شده.

جواب: بله دیگر.

سؤال: چون از لحاظ فطرت که علاقه هست،

جواب: بله،

سؤال: خود آن قوه استدعای به فعلیت درآمدن را دارد. حالا در خود آن افراد بالغ و عاقل وقتی که برگردیم به عقب باید در زمان کوچکیشان این محیط و شرائط آماده می بود

جواب: آماده می بود دیگر، خب بله.

سؤال: اگر آماده بود این عدم علاقه پیدا نمی شد

یعنی این روپوش روی فطرت پیدا نمی شد

جواب: نه، خب آن وقت، کل مولود یولد علی

الفطره، هر مولودی بر اساس فطرت است. بعد وقتی

که این بچه می آید...، ببینید بچه اول صادق است،

دروغ نمی گوید. اما وقتی می بیند پدر و مادرش آنجا

دروغ گفت، این یک خلاف، بعد کم کم کم کم نفس

بچه عوض می شود. این تغییر یعنی پوشش روی

فطرت.

سؤال: پس تقصیر این بچه نیست...، این عدم

علاقه...

جواب: عیب ندارد. این عیب ندارد. اما خدا

برای این، بعثت انبیاء را می آورد تا اینکه او را

برگردانند به دوران فطرتش. این پوششی که،

لیصیروا لهم دفائن العقول دیگر... این دفینه‌های

عقلی که الان در وجود انسان رویش پوشش هست،

حالا بعضی‌هایش پوشش رویش قرار گرفته و

بعضی‌هایش هنوز به فعلیت نرسیده، هر دو، اینها را

بالا بزنند و آن حقیقت و جوهره‌ی علم و عقل را در

انسان به فعلیت برسانند، انسان به آن [کمال] برسد.

اصلاً [بعثت] انبیاء برای همین است. چه افرادی که

به واسطه‌ی تربیت سوء، اینها پوششی برایشان قرار

داده شده است یا تربیت تربیت سوء نیست، بر همان

اساس فطرت خودشان هستند یعنی الان هم بزرگ

شده اما راست می‌گوید، دیدید بعضی‌ها بزرگ

هستند ولی راست می‌گویند، دروغ نمی‌گویند،

صاف هستند، بی غل و غش هستند، این بر همان

اساس فطرت است یعنی از همان موقع، ولی چیزی

که هست این هنوز کامل نیست، ناقص است. این

که هنوز به کمال نرسیده. هیچ چیز نمی‌داند. فقط

همین یک فطرت سالم و خالصی را دارد. ولی بایستی که همین شخص را آورد و متوجهش کرد، متوجه آن استعدادهایش کرد که فقط یک صداقت کافی نیست برای تو، چیزهای دیگری [هم هست] که برای تو مخفی است، این صداقت و صفا و اینها اینقدر است و آن [چیزهای مخفی] تا کهکشانش است. اینقدر از مسائل فطری در تو هست و داری می بینی، در عین حال هم تو گل سر سبد عالمی، اینقدر پدرسوخته هست که تو با همین صفایی که داری فرض کنید که من باب مثال باید بشوی ولی فقیه ما! اما باز این بالنسبه به آن استعدادهایی که در درون تو هست، آن اصلاً قابل برای بحث نیست.

سؤال: [عقل و فطرت چه تفاوتی دارند؟]

جواب: عقل می آید شرایط را آماده می کند، در یک محدوده‌ی بدون افراط و تفریط انسان را حرکت می دهد. آن قوانین فطرت را در فکر و در زندگی روزمره‌ی انسان پیاده می کند. کار عقل این است.

سؤال: منظم است؟

جواب: بله [عقل] جنبه‌ی ناظم فطرت را دارد، مدیر است.

... روزه خودش مقتضی بستن در جهنم است.

اصلاً کسی که روزه می‌گیرد خواهی نخواهی میل به گناه و اینها از وجودش و نفسش کنار می‌رود البته این منافات ندارد با اینکه حالا با وسوسه و تحریکی، چیزی دوباره برگردد یک کار حرامی انجام بدهد، نه، یعنی لو خلی و طبعه این حالی که برای انسان در صیام هست این حال در غیر صیام نیست، این معنای بسته شدن در جهنم است، در جهنم یعنی غفلت دیگر. این یک.

دوم اینکه اصلاً به طور کلی در ماه رمضان حال و هوا فرق می‌کند یعنی اصلاً حالا آن نفس عنایت خدا در این ماه سوای اینکه شخص روزه هم نگیرد حتی و انسان آن را مشاهده می‌کند، یعنی احساس می‌کند که اصلاً وقتی که ماه رمضان می‌آید انگار اصلاً با ماه شعبان و و شوال و...، اصلاً حال و هوا و کیفیت و موقعیت به طور کلی متغیر می‌شود.

تلمیذ: رحمت است دیگر

استاد: خب بله.

سؤال: این مقتضی صوم مردم که نیست؟

جواب: نه، یعنی اثر صوم نیست یعنی می‌خواهم

بگویم اثر اوست که در صائم است، یعنی اثر از بالا هست...، این معنای بسته شدن در جهنم است، این هست اما اینکه حالا یک کسی به زور می خواهد در جهنم را باز کند خدا قفل نکرده! در را بسته ولی باز کلیدش را هم به آدم داده! حالا انسان با مفتاح در جهنم را می خواهد باز کند، خوب برود باز کند اشکالی ندارد.

سؤال: پس شیاطین هم وساوسشان سر جای

خودش هست؟

جواب: بله.

تلمیذ: منتهی آن ظهور رحمت...

استاد: غلبه دارد نمی گذارد اصلاً...، مثل اینکه

فرض کنید که در حرم امام علیه السلام، کسی

می گفت که آیا شیطان در حرم امام علیه السلام راه

دارد یا نه، راه ندارد؟ خوب صحبت در این هست که

در حرم امام علیه السلام این غلبه‌ی رحمت است و

انسان این مطلب را احساس می کند اما نه اینکه به هر

وجهی و به هر کیفیتی اصلاً در آنجا معصیت محقق

نیست، این همه جیب مردم را که در حرم امام رضا

می‌زنند این را رحمان می‌آید بزند؟ یا مطالب خلاف دیگری که ممکن است اتفاق بیافتد این حکایت از این مساله می‌کند که در آنجا قفل نیست به این منوال که دیگر اراده‌ی معصیت از انسان سلب شود، این در هر حالی هست اما در عین حال ما در حرم امام رضا آن غلبه‌ی رحمت را مشاهده می‌کنیم و الا حال انسان تغییر نمی‌کند، اگر رحمت غلبه نکند که تغییر پیدا نمی‌کند.

اللهم صل على محمد و آل محمد